

آفت دیده‌شدن؛ وقتی هیاهو جای اندیشه را می‌گیرد

چه کارهایی که انسان نمی‌کند و چه بلاهایی که بر سر خودش نمی‌آورد، فقط برای اینکه دیده شود. میل به دیده‌شدن همیشه بخشی از طبیعت انسان بوده؛ انسان دوست دارد شناخته شود، تأیید شود و احساس کند حضورش بی‌اثر نیست. اما آنچه در عصر شبکه‌های اجتماعی رخ داده، دیگر فقط «میل به دیده‌شدن» نیست؛ نوعی **اقتصاد توجه** شکل گرفته که در آن ارزش انسان، حرف و حتی اندیشه، به تعداد نگاههایی سنجیده می‌شود که می‌تواند برای چند ثانیه به خود جذب کند. روزگاری دیده‌شدن معمولاً نتیجه چیزی بود: دانشی، هنری، تجربه‌ای، مسئولیتی یا اثری. امروز گاهی خود دیده‌شدن تبدیل به هدف شده است؛ مهم نیست چه می‌گویی، مهم این است که دیده شوی، مهم نیست چقدر می‌دانی، مهم این است که چند نفر صدایت را می‌شنوند. و درست از همین نقطه فاجعه آغاز می‌شود.

وقتی دیده‌شدن از پیامد ارزش به جایگزین ارزش تبدیل شود، مرز میان **شهرت و اعتبار، صدا و فکر، حضور و صلاحیت** فرو می‌ریزد. کسی که هزاران دنبال‌کننده دارد، کم‌کم ممکن است خیال کند هزاران برابر بیشتر می‌فهمد؛ کسی که هر روز جلوی دوربین است، تصور می‌کند تکرار حضور، جای دانش را گرفته؛ و جامعه نیز آرام‌آرام به این توهم عادت می‌کند که هرکس بیشتر دیده می‌شود، لابد حرف مهمتری دارد.

در سیاست، این بیماری به مراتب خطرناکتر است، زیرا هزینه نادانی دیگر فقط متوجه خود فرد نیست؛ ذهن جمعی را آلوده می‌کند. امروز در فضای سیاسی ایرانی، کم نیستند کسانی که نه تاریخ را عمیق می‌شناسند، نه جامعه‌شناسی ایران را، نه اقتصاد را، نه ساختار دولت را، نه مناسبات قدرت را و نه حتی تفاوت میان خبر و تحلیل را، اما با اعتماد به نفسی خیره‌کننده درباره آینده یک کشور، جنگ، انقلاب، فروپاشی، گذار، دموکراسی و حتی سرنوشت میلیون‌ها انسان حکم صادر می‌کنند.

مسئله، مدرک دانشگاهی نیست. مسئله این است که ندانستن، وقتی با فروتنی همراه باشد، خطرناک نیست؛ فاجعه از جایی آغاز می‌شود که انسان نمی‌داند، نمی‌داند که نمی‌داند و در عین حال اصرار دارد دیگران را نیز هدایت کند. این همان لحظه‌ای است که دیده‌شدن از یک نیاز روانی به یک مسئله سیاسی تبدیل می‌شود.

شبکه‌های اجتماعی این روند را تشدید کرده‌اند، چون منطق آنها با منطق دانش یکسان نیست. دانش با تردید رشد می‌کند، شبکه اجتماعی با قطعیت؛ دانش می‌گوید «باید بیشتر بررسی کرد»، الگوریتم می‌گوید «الان بگو»؛ پژوهشگر می‌گوید «مسئله پیچیده است»، اینفلوئنسر می‌گوید «اصل ماجرا خیلی ساده است»؛ تحلیلگر جدی میان احتمال، واقعیت و فرضیه تفاوت می‌گذارد، اما بازار توجه معمولاً کسی را بیشتر پاداش می‌دهد که با اطمینان کامل از چیزی سخن بگوید که هنوز هیچکس نمی‌داند. از همین‌جا یک تناقض تلخ شکل می‌گیرد: **هرچه کمتر بدانی، گاهی راحت‌تر می‌توانی مطمئن حرف بزنی.** کسی که واقعاً موضوعی را می‌شناسد، محدودیت دانش خودش را هم می‌بیند؛ اما کسی که سطحی می‌داند، جهان را ساده‌تر از آن می‌بیند که هست. برای همین است که انسان ناآگاه اغلب جواب‌های قطعی بیشتری دارد و انسان آگاه سؤال‌های بیشتری.

مشکل جامعه از جایی آغاز می‌شود که این دو را جابه‌جا می‌کند. در چنین فضایی، هیجان جای استدلال را می‌گیرد. کسی که آرام و دقیق حرف می‌زند «ضعیف» به نظر می‌رسد و کسی که با لحن آخرالزمانی سخن می‌گوید، «قاطع». هر خبر کوچک تبدیل به حادثه‌ای تاریخی می‌شود، هر اختلاف سیاسی به نشانه فروپاشی، هر تهدید خارجی به مقدمه تغییر، و هر شایعه به ماده خام تحلیل. کسی که دیروز پیش‌بینی‌اش غلط از آب درآمده، امروز با همان اطمینان پیش‌بینی تازه‌ای ارائه می‌دهد؛ نه عذرخواهی، نه بازنگری، نه مسئولیت. چرا؟ چون در اقتصاد توجه، اعتراف به خطا سودآور نیست.

کسی که از دیده‌شدن تغذیه می‌کند، به‌تدریج اسیر تصویر خودش می‌شود. دیگر نمی‌تواند بگوید «اشتباه کردم»، چون شهرتش بر قطعیت بنا شده است؛ نمی‌تواند بگوید «نمی‌دانم»، چون مخاطب از او پیامبر سیاسی ساخته؛ و نمی‌تواند سکوت کند، چون سکوت در شبکه‌های اجتماعی یعنی ناپدید شدن.

پس باید هر روز چیزی بگوید. حتی اگر چیزی برای گفتن نداشته باشد. از همین‌جا کارخانه یقین‌های جعلی شروع به کار می‌کند. و جامعه‌ای که روزانه در معرض این حجم از یقین‌های بی‌پشتوانه قرار بگیرد، کم‌کم دچار توهم می‌شود؛ توهم اینکه همه‌چیز روشن است، سقوط نزدیک است، پیروزی حتمی است، فلان قدرت خارجی ناجی است، فلان چهره نماینده ملت است و فلان اتفاق فردا همه‌چیز را تغییر خواهد داد. اما واقعیت سیاسی معمولاً بسیار کندتر، خاکستری‌تر و بی‌رحمانه‌تر از این روایت‌هاست.

خطر اصلی فقط این نیست که این افراد اشتباه می‌کنند؛ خطر این است که ذهن جامعه را از توان تشخیص واقعیت دور می‌کنند. وقتی مردم دائماً با روایت‌های اغراق‌آمیز تغذیه شوند، انتظارانشان از سیاست غیرواقعی می‌شود؛ وقتی پیش‌بینی‌ها بارها شکست بخورد، اعتماد عمومی فرسوده می‌شود؛ و وقتی هیجان جای تحلیل را بگیرد، جامعه دیگر نمی‌تواند تفاوت میان امکان و آرزو را تشخیص دهد. اینجاست که مسئله از یک عیب فردی به یک بحران ملی تبدیل می‌شود.

جامعه‌ای که معیار اعتبارش «چند نفر تو را می‌بینند» باشد، دیر یا زود کسانی را بالا می‌آورد که هنر اصلی‌شان نه فهمیدن، بلکه جلب توجه است. و بدتر اینکه انسان‌های جدی، متخصص و محتاط را به حاشیه می‌راند، چون علم و تحلیل واقعی معمولاً کم‌هیجان‌تر از شعار است. پژوهشگر می‌گوید: «اطلاعات کافی نداریم.» کارشناس‌نما می‌گوید: «من دقیقاً می‌دانم چه خواهد شد.» کدامیک بیشتر دیده می‌شود؟ اغلب دومی. و همین پاسخ، بخشی از مشکل ماست.

در سیاست ایرانی، این وضع حتی خطرناک‌تر است، چون جامعه‌ای که سال‌ها با بحران، نااطمینانی و بی‌اعتمادی زندگی کرده، تشنه پاسخ قطعی است. هرکس به او یقین بفروشد، برای لحظه‌ای آرامش می‌خرد. بنابراین بازار سیاست نیز پر می‌شود از کسانی که به جای تحلیل، اطمینان تولید می‌کنند. اما سیاست با اطمینان کاذب ساخته نمی‌شود. کشور را نمی‌توان با فالوئر اداره کرد. نمی‌توان با لایک نهاد ساخت. نمی‌توان با ویدئوی چند دقیقه‌ای مسئله اقتصاد، امنیت، انتقال قدرت و آشتی ملی را حل کرد.

و نمی‌توان با صدای بلند، جای فکر عمیق را پر کرد. شاید یکی از مهمترین وظایف فرهنگی امروز ما این باشد که دوباره معیارهای خود را اصلاح کنیم و از خود بپرسیم: این فرد چرا صاحب‌نظر است؟ چه خوانده؟ چه ساخته؟ چه مسئولیتی پذیرفته؟ کدام پیش‌بینی‌هایش درست بوده؟ کجا اشتباه کرده و آیا آن را پذیرفته است؟ آیا چیزی بیش از هیجان تولید می‌کند؟ این پرسش‌ها ساده‌اند، اما اگر جدی گرفته شوند، بخش بزرگی از بازار توهم فرو می‌ریزد.

شاید مشکل اصلی عصر ما این نیست که همه می‌خواهند دیده شوند؛ مشکل این است که ما دیده‌شدن را با شایستگی اشتباه گرفته‌ایم. و تا زمانی که این دو از هم جدا نشوند، هر روز چهره‌ای تازه با صدایی بلندتر، ادعایی بزرگتر و دانشی کمتر وارد صحنه می‌شود و جامعه‌ای که خیال می‌کند دارد بیشتر می‌فهمد، ممکن است فقط بیشتر در مه فرو برود.

دیده‌شدن البته بد نیست. اما دیده‌شدن، مدرک فهم نیست. شهرت، صلاحیت نیست. و صدای بلند، استدلال نیست. مسئله این نیست که چند نفر تو را نگاه می‌کنند؛ مسئله این است که وقتی همه نگاهت کردند، واقعا چه چیزی برای نشان دادن داری؟

مهدی روسفید - برلن

29.09.2026